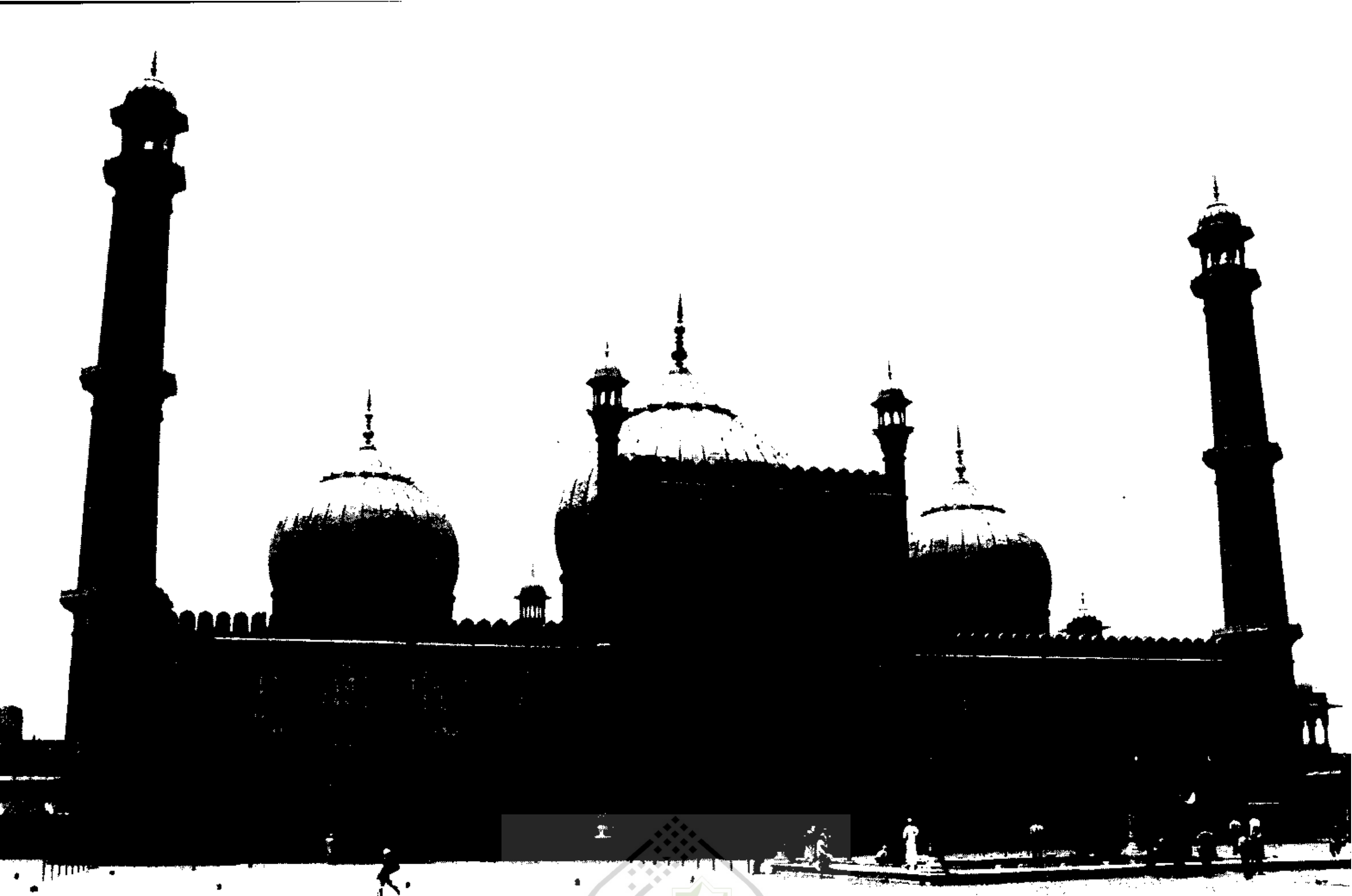


نگاهی به روابط ایران و هند در دوره باستان

* افسانه بهاء

مقدمه

در بین ملل و نژادهای بسیار که با هندوستان تماس داشته و در زندگی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیمی‌ترین و بادوام‌ترین آن‌ها ایرانیان هستند.

این مطلب را پاندیت جواهر لعل نهرو، نخست وزیر فقید هند در کتاب خود، موسوم به کشف هند آورده است و به راستی با ذکر این کلام، حق مطلب را ادا کرده است. "هندوستان نام کشوری است که در لسان قدیم سنسکریت، "بهارات" نام دارد." (حکمت، ۱۳۳۷، ص ۹۸-۹۷)

بررسی روابط دیرینه دولت - ملت باستانی ایران و هند که دارای وابستگی‌های عمیق فرهنگی و معنوی هستند، برای ما که هم اکنون با این کشور بزرگ و پرجمعیت (پس از جمهوری خلق چین) آسیا و جهان، مناسبات دوستانه و برادرانه داریم کاری جالب و در عین حال لذتبخش است.

روابط ایران و هند در عهد باستان

الف - از آغاز تا دوره هخامنشی

آریایی‌های ایران و هند که سالیان درازی را با هم گذرانده و اخلاق و صفات مشترکی داشتند پس از جدایی از هم و مهاجرت به سرزمین‌هایی که مورد نظر و توجه آن‌ها بود، بسیاری از ویژگی‌های قومی خود را همچنان حفظ کرده‌اند و هم اکنون پس از گذشت ده‌ها قرن همچنان پیوستگی نژادی و زبانی خود را محفوظ داشته‌اند.

زبان هندیان آریایی، سنسکریت بوده که از بسیاری جهات به زبان اوستایی و پارسی باستان نزدیک است. از طرفی، زبان غیرآریایی "دراویدی" هند نیز بسیاری از لغات و اصطلاحات و تعبیرات زبان پارسی را در خود نگه داشته است. آریایی‌های هند چون خود را برتر از بومیان می‌دانستند، سیستم طبقاتی را در آن خطه به وجود آوردند. این تقسیم‌بندی که از ابتکارات آن‌هاست، هزاران سال در جامعه هند رعایت می‌شد. طبقات چهارگانه آریایی‌ها به قرار زیر است:

"طبقه اول: روحانیان یا برهمنان (کاهنان) بودند.

طبقه دوم را جنگاوران یا کشتی‌یاها تشکیل می‌دادند.

طبقه سوم شامل ویسایا (وایشیان) یعنی بازرگانان و کشاورزان بودند و بالاخره طبقه چهارم که از افراد زیردست و پایین جامعه تشکیل می‌شد، سودراها (شودر) نام داشتند".

همین تقسیم طبقات به چهار بخش در ایران باستان نیز همانند هند اجرا شده است و فردوسی در شاهنامه آن را به جمشید جم نسبت می‌دهد:

۱- کاتوزیان (روحانیان) ۲- نیساریان (جنگاوران) ۳- نسودی (کشاورزان) ۴- اهنوخوشی (پیشه‌وران و دست‌ورزان) (شاهنامه فردوسی، جلد اول، صفحه ۲۴۰)

"به رغم اختلافی که در جزییات و خصوصیات وجود داشت و اختلاف عقیده‌ای که کیش‌های رسمی دو کشور ایران و هند در مورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند این تقسیم منفی جامعه در هر دو کشور، مولود شرایط اجتماعی کم و بیش متشابه بوده است." (دیاکونف، ۲۵۳۷، ص ۲۴۱-۲۴۰)

در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان، نوعی اشارات و توصیف‌هایی از نواحی شمالی هند شده است. "در ریگ ودا که کتاب مقدس هندوان و یادگار دوران باستانی ودایی می‌باشد، درباره ایران اشاراتی شده است و ایرانیان "پارشاوا" و بعدها "پاراسیکاها" نامیده شده‌اند که کلمه جدید پارسی‌ها از همین کلمات ناشی و مشتق شده است. از پارتی‌ها کلمه‌ای به نام "پارتاواها" یاد شده است." (مهرین، ۱۳۵۴، ص ۱۲۸-۱۲۷)

شواهدی موجود است که از سده هفتم پیش از میلاد میان ایران و هند، روابط بازرگانی برقرار بوده است و هندیان نه تنها با ایرانیان، بلکه با بابلیان از راه خلیج



فارس در تماس بوده و کالاهای تجارتی خود را به این نقاط می‌آورده‌اند.

با کشف آثار تاریخی "موهنجودارو" و "هاراپا" در هند صحت این مدعا تا حدی تایید شد. به سال ۱۹۲۴ میلادی جهان علم دوباره از خبرهای هند تکان خورد، سرجان مارشال به جهانیان اعلام داشت که دستیاران او و به ویژه "د. بانرجی" در موهنجودا رو بر کرانه باختری سند سفلی آثاری پیدا کرده‌اند که گویا او قدیمی‌ترین تمدنی است که تا به امروز بر دیده تاریخ‌نگاران هویدا گشته است، در آنجا و در هاراپا که چند صد مایل از قسمت شمالی دورتر قرار دارد، چهار یا پنج شهر در دل خاک نهفته است.

این اکتشافات ثابت می‌کند که در سند و پنجاب طی هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد یک زندگی شهری بسیار مترقی وجود داشته است. وجود چاه‌ها و گرمابه‌ها و مجاری فاضلاب مجهز در اغلب خانه‌ها بر این نکته دلالت دارد که وضع اجتماعی مردم آن لااقل با وضع مردم سومر برابری می‌کرده و بر وضعی که در مصر و بابل حکمفرما بود، برتری داشته است. حتی در "اور" خانه‌ها به هیچ وجه از لحاظ کیفیت ساختمانی با منازل موهنجودارو قابل مقایسه نیست. از جمله اشیایی که در این نقاط به دست آمده عبارت است از ظروف منزل، لوازم آرایش، ظروف سفالی ساده یا نقاشی شده که آن‌ها را با دست و یا چرخ ساخته‌اند و همچنین سفالینه‌ها، مهره‌های نرد و شطرنج، سکه‌های قدیمی که خیلی کهنه‌تر از سکه‌هایی است که قبل از این پیدا کرده بودند.

"قرائن نشان می‌دهد که در زمانی که "خوفو" نخستین هرم بزرگ را ساخت، موهنجودار و در دوره ترقی بوده و با سومر و بابل روابط بازرگانی و مذهبی و هنری داشته است و بیش از سه هزار سال، تا قرن سوم ق.م تمدنش دوام داشته است." (دورانت،۱۳۶۹، ص ۵۸۰-۵۷۸)

با در نظر گرفتن اشیای مکشوفه در خرابه‌های موهنجودار و وهاراپا و تشابهی که این اشیا با آنچه در ایران کشف شده است، وجود دارد، می‌توان ارتباط و پیوستگی مدنیت هند و ایران را قطعی دانست.

باستان‌شناسانی که آثار فوق را از آن عصر و زمان کشف کرده و پرده خاک را از رخ آن‌ها برداشته‌اند، مانند همان آثار را در دره دجله و فرات و فلات ایران نیز جلوه‌گر ساخته‌اند؛ از آن جمله دو نوع ظروف سفالی با نقش و نگارش از هر دو تمدن به دست آمده است که یک دست در روی زمینه سرخ رنگ و دسته دیگر در زمینه زردخام طرح‌ریزی می‌شده است. در بعضی از این شهرهای باستانی از هر دو نوع ظرف دیده می‌شود، لیکن در بسیاری دیگر فقط یک نوع زرد یا قرمز را به دست آورده‌اند. ظروف سفالی سرخ‌فام، خاص قسمت‌های شمالی و مرکزی ایران و حواشی دریای مازندران است در حالی که سفال‌های زردگون در نواحی عراق عرب تا جنوب ایران و سواحل خلیج فارس پدیدار شده است. کاوش‌هایی که در حدود سال ۱۹۳۰ میلادی در سیصد مایلی جنوب تهران در تپه سیلک کاشان به عمل آمده است ثابت نمود که آن نقطه (کاشان فعلی) محل تماس آن هر دو تمدن دیرین بوده است". (حکمت، ۱۳۳۷، ص۳۵)

اکنون درباره روابط سلاطین ماد (۵۵۰-۷۰۸ ق.م) با هندیان مطالبی را که شبیه به افسانه است، از قول گزنفون (خسنوفن) مورخ و سردار یونانی زمان اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ق.م) ذکر می‌نماییم: "آمدن سفرای هند به دربار پادشاه مادکیاکسار - روزی که کورش بسان قشون مشغول بود رسولی نزد او آمد و اطلاع داد که چون سفرایی از طرف هندی‌ها نزد پادشاه ماد آمدند، او کوروش را می‌طلبد و تقاضا می‌کند که بی‌درنگ نزد وی رود. رسول را مامور کرده بودند لباس فاخری به کوروش بدهد که او با این لباس به قصر پادشاه در آید (درست معلوم نیست مقصود گرفتن از هند کدام قسمت آسیا است؛ زیرا تصورات قدما راجع به هند مبهم بوده است). کوروش قسمتی از قشون خود را برداشته نزد کیاکسار رفت و چون پادشاه او را در لباس ساده دید ایراد کرد که چرا لباس ارغوانی او را نپوشیده است و این رفتار باعث سرافکندگی او پیش سفرای هند خواهد شد. کوروش جواب داد اگر لباس ارغوانی پوشیده طوق و یاره استعمال می‌کردم ولی دیر فرمان تو را به جای می‌آوردم آیا بهتر از



با در نظر گرفتن اشیای مکشوفه در خرابه‌های موهنجودار و وهاراپا و تشابهی که این اشیا با آنچه در ایران کشف شده است، وجود دارد، می‌توان ارتباط و پیوستگی مدنیت هند و ایران را قطعی دانست



آن بود که همین امروز با قشونی که حاضر است او امر تو را فورا انجام داده آمده‌ایم. کیاکسار را این جواب خوش آمد و امر کرد در حال سفرای هند را داخل کنند.

سفرا گفتند که از طرف پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند که چرا ماد می‌خواهد با آشور بجنگد؟ و بعد همین سوال را از پادشاه آشور خواهند کرد. هندی‌ها بر ضد طرفی خواهند بود که متعدی است. کیاکسار جواب داد ما نسبت به آشوری‌ها تعدی نکرده‌ایم حالا لازم است بروید نزد پادشاه آشور و ببینید چه می‌گوید. کوروش در این وقت رو به کیاکسار کرده پرسید آیا اجازه می‌دهد که من هم چند کلمه بگویم؟ و پس از تحصیل رخصت به سفرا گفت: اگر کیاکسار اجازه داد شما به پادشاه هندی‌ها خواهید گفت که ما تعدی نکرده‌ایم و اگر آشوری‌ها می‌گویند که تعدی کرده‌ایم ما حاضریم پادشاه هند را حکم قرار دهیم تا رسیدگی کرده حکم عادلانه بدهد (کتاب دوم فصل۴)" (پیرنیا، ۱۳۶۲، ص ۳۰۸-۳۰۷)

نوشته دیگری جز آنچه ذکر شد و در صحت آن تردید بسیار است متاسفانه به دست نگارنده نرسیده است تا از روابط مادها با هندی‌ها بیش‌تر بحث و گفت و گو شود.

ب - دوره هخامنشی

بنا به نوشته گزنفون، مورخ یونانی (چنان که گفته شده نمی‌توان به همه نوشته‌هایش اعتماد نمود) کوروش بزرگ هخامنشی با دولت هند روابط دوستانه برقرار کرده بود. آن زمان که این شهریار نامدار عزم تسخیر سرزمین لیدی (لودی - لیدیا) و جنگ با پادشاه ثروتمند و معروف آن کرزوس را داشت، پادشاه هند نمایندگانی به نزد کوروش گسیل داشت.

گزنفون می‌گوید: "در این احوال سفرای هند وارد شده پول آوردند و به کوروش از طرف پادشاه خودشان چنین گفتند، کوروش بسیار خوشوقتم که تو مرا از حوائج خود آگاه کردی، می‌خواهم میزبان تو باشم و برای تو پول بفرستم، اگر باز به پول احتیاج داری از من بخواه، سفرای من مامورند آنچه را که تو امر کنی انجام دهند. کوروش جواب داد من امر می‌کنم که عده‌ای از رسولان در خیمه مانده پول را نگه‌دارند و به خوشی اوقات خود را بگذرانند، سه نفر از شما به میان دشمنان ما روند ظاهرا با این مقصود که می‌خواهند عهدی بین آن‌ها و پادشاه هند برقرار کنند، ولی باطنا با این نیت که ببینند دشمن چه می‌گوید و چه می‌کند و پس از آن نتیجه اطلاعات خود را به ما بگویند. اگر این اشخاص ماموریتشان را خوب انجام دهند از این کار آن‌ها بیش از پولی که آورده‌اند سپاس‌گذار خواهم بود. زیرا جاسوسان من که به لباس بندگان درآمده‌اند نمی‌توانند اخباری جز آنچه همه می‌دانند به دست آرند، ولی کسانی مانند شما می‌توانند فکر و خیال دشمن را دریابند. سفرا این پیشنهاد را فورا با میل پذیرفتند. کوروش آن‌ها را مانند میهمان‌های واقعی نواخت و پس از آن که لوازم سفر آماده گشت به مقصد روانه شده قبلا گفتند همین که از مقاصد دشمن آگاه شدیم مراجعت خواهیم کرد.

در این احوال رسولان هندی برگشته این خبرها را آوردند. کرزوس پادشاه لیدیه به سرداری قشون انتخاب و مقرر شده است که تمام پادشاهان در یک جا جمع شوند و پول زیاد تهیه کنند... (کتاب دوم فصل ۴)

داریوش بزرگ (۴۸۶-۵۲۲ ق.م) شاه هخامنشی در سال ۵۱۲ پیش از میلاد به فکر افتاد که اراضی حاصل‌خیز سند و پنجاب را که امروزه بخش عمده پاکستان باختری را تشکیل می‌دهد تسخیر نماید، این امر به سرعت تحقق یافت و سپاه اعزامی ایران بر اراضی شمال باختری هند دست یافت، واقعه لشکرکشی ایرانیان به هند قدری در تاریخ هند باستان با اهمیت تلقی شده است که آن را یکی از دو مبدا خود قرار داده‌اند: ۱- موعظه بودا، ۲-لشکرکشی داریوش "(سایکس، ۱۳۵۰ و جلد اول، ص۱۲۶)

داریوش برای آشنایی بیش‌تر با اوضاع جغرافیایی هند و استفاده از راه‌های آبی آن، هیئتی را به سرپرستی یکی از دریانوردان یونانی موسوم به اسکیلاکس به این سرزمین گسیل داشت. هرودوت، مورخ یونانی در این باره می‌نویسد: "داریوش می‌خواست بداند رود سند در کجا به دریا می‌ریزد. پس اسکیلاکس را که از مردم کاریاندا بود در کشتی نشانده و با هیئتی به این ماموریت فرستاد. آنان از شهر

کاسپاتیروس و از سرزمین پاکتی‌ها از طریق رودها به راه افتادند و در ماه سی‌ام به جایی رسیدند که فینیقی‌ها به فرمان پادشاه مصر (قبلا) از آن جا برای گردش به دور آفریقا به راه افتاده بودند. پس از این اکتشاف داریوش هندیان را به اطاعت خود درآورد و از این دریا استفاده کرد". (هرودوت، ۱۳۴۸، ص ۴۴)

همین مورخ در جای دیگر اشاره به خراج گزاف هندیان می‌کند: "جمعیت هندیان از دیگر اقوامی که می‌شناسیم بیش‌تر است و با مقایسه با ایشان خراج ایشان (به ایران) سنگین‌تر. خراج ایشان سیصدوشصت تالان براده طلا است و اینان بیستمین ساتراپ‌نشین هخامنشی هستند".

نام هند در سنگ نوشته‌های پارسی و اوستا هیندو و در سنسکریت سیندهو و در ایلامی خی این - دو - ایش آمده است. داریوش بزرگ در سنگ نوشته‌های خود دو بار از هند یاد می‌کند. یکی در سنگ نوشته تخت جمشید و دیگری در سنگ نوشته نقش رستم که در آن سنگ نوشته‌ها هند را یکی از بیست و چهار استانی که زیر فرمان او است می‌شمارد". (مشکور، ۱۳۴۷، ص ۴۵۰-۴۵۲)

کار بزرگ داریوش در تسخیر سند و پنجاب سبب شد که سالیان درازی پول و ثروت هند به سوی خزانه شاهنشاهان هخامنشی سرازیر شود. اداره و سرپرستی نواحی مفتوحه هند از جانب داریوش به خشترپاونی (ساتراپ) سپرده شد که مسئول حفظ نظم و آرامش و اخذ مالیات در این خطه بود، با این حال دولت هخامنشی حکومت‌های کوچک هند را به حال خود گذارد، به شرط این که از پرداخت به موقع خراج ابا و امتناعی نداشته باشند و درحفظ و حراست راه‌ها با خشترپاون کمک و معاضدت کنند و در مواقعی که احتیاج به سرباز بیش‌تر است، از اعزام آن‌ها به مرکز دریغ نورزند.

سازمان و تشکیلات هخامنشی که بر اساس متینی پی‌ریزی شده بود نه تنها برای مدت طولانی امنیت و آرامش را در سراسر امپراتوری وسیع هخامنشی حکمفرما ساخت، بلکه فرهنگ و هنر ملل تابعه خود را به هم پیوند داده و باعث به وجود آمدن تمدن شکوفایی شد. در این زمان، هندیان تابع ایران مانند دیگران در کلیه پیکارهای بزرگ این دوره، دوش به دوش برادران ایرانی خود برضد دشمن مشترک می‌جنگیدند.

زمانی که ارتش نیرومند خشایارشا برای گوشمالی یونانیان به دانصوب عزیمت می‌کرد، هندیان به ریاست فرنازاتر پسر ارته بات در حالی که لباس‌هایی پنبه‌ای و تیروکمان‌هایی از نی و تیرهایی که انتهایشان به آهن نوک تیزی ختم می‌شد داشتند در حرکت بودند، بعد از ناکامی‌های نظامی خشایارشا در جنگ با یونانیان و درگذشت وی، به تدریج بعضی از مستعمرات دور دست ایرانیان مانند هند از اطاعت حکومت مرکزی خارج شده و به حکومت‌های متعددی تحت ریاست پادشاهان محلی تقسیم شدند. اما با این حال نفوذ فرهنگ و هنر ایران آن چنان در سرزمین مزبور ریشه دوانیده بود که با گذشت ده‌ها قرن هنوز اثرات آن مشهود است.

مختصری از نفوذ معماری ایران هخامنشی در معماری هند

قرن‌ها از تمدن هخامنشی ایران گذشت ولی آثار هنرمندان عصر باستانی ایران همچون معماران و مجسمه‌سازان، همچنان در هندوستان باقی و برقرار ماند. باید دانست که رسم کتیبه‌نویسی روی صخره‌ها و احجار غارها نخست در ایران به ظهور رسیده است. چه قبل از عصر آشوکا (۲۳۲-۲۷۳ ق.م) در هندوستان از این رسم اثری نیست و آن نخست در بلاد ماد و سپس در فارس در هزاره اول قبل از میلاد بوده است که این قوم آریایی غارهایی در دل کوه‌ها تراشیده و تزیین کرده و درون آن‌ها ستون‌های سنگ برافراشته‌اند. این عمل را آشوکا بعدها در کوه‌های گایا در ایالت بهار عینا تقلید و تکرار کرده است، در حالی که داریوش اول کتیبه معروف بیستون را در حدود ۵۱۸ قبل از میلاد حک کرده، آشوکا کتیبه خود را در ۲۵۰ قبل از میلاد از او تقلید نموده و به ذوق و سلیقه هندی در آن تغییراتی داده است، همچنین سرستون‌هایی به شکل زنگ معلق که در حجاری‌های داریوش و آشوکا هر دو موجود است و هندی‌ها آن را به



کار بزرگ داریوش در تسخیر سند و پنجاب سبب شد که سالیان درازی پول و ثروت هند به سوی خزانه شاهنشاهان هخامنشی سرازیر شود



ذوق خود تغییر داده و به صورت گل نیلوفر واژگون ساخته‌اند، بر این معنی و علامت نشانه دیگری است. بالاخره در فن معماری شک نیست که سلاطین هند از عصر موریان و بعد از آن‌ها سبک معماری هخامنشی را منظور نظر و سرمشق عمل خود قرار داده بودند و آثار کشف شده ثابت می‌کند که چگونه دو مملکت از هنر یکدیگر بهره‌مند شده‌اند.

همچنین اخیرا در ایالت بهار در ناحیه راجگیر آثار یک حصار سنگی بسیار کهن به طول ۲۵ مایل کشف شده است که ظاهرا باروی شهر عظیمی بوده و در قرن ششم قبل از میلاد یعنی مقارن زمان ظهور بودا آن شهر منتهای آبادی و عمران را داشته است. این دیوار که از صخره‌ها و سنگ‌های بزرگی ساخته شده و جا به جا آثار برج‌های مربع آن باقی است حصار آن شهر بوده است.

نکته این جاست که در میان آثار مکتشفه در وسط آن شهر ویران مقداری زیورآلات و جواهرات که شبیه به آثار دوره هخامنشی ایران است، به دست آمده که همه آن‌ها به قرن چهارم قبل از میلاد؛ یعنی زمان حمله اسکندر منتسب می‌باشد و معلوم می‌کند که در آن زمان جماعتی از ایرانیان به قصد صلح یا جنگ به آنجا آمده بودند. دانشمندان حدس می‌زنند که آن‌ها یا از همراهان سپاه اسکندر بودند که از ایران قبلا به شهر تاکسیلا مهاجرت کرده و سپس به این شهر کهن سال آمده‌اند و یا از مهاجرینی بوده‌اند که بعد از خرابی ایران از آن کشور به هندوستان پناه آورده‌اند و صنایع دستی و هنرهای دستی ایران را با خود به میان هندی‌ها برده‌اند.

شاهد دیگر بر این رابطه کهن سال همانا خط خروشتی (خرشتی - خارو شتهی) است که اصل آن ایرانی و آرامی می‌باشد و هندوستان در قرون قبل از میلاد اقتباس کرده است و مردم هند در نگارش خود آن را با اختلاف و تغییر به کار برده‌اند." (حکمت، ۱۳۳۸، ص ۳۹ تا ۴۱)

دکتر هرمان گوتتر خاورشناس آلمانی که سال‌ها به عنوان موزه‌دار در هند اقامت داشت، در همین زمینه مطالبی بدین شرح نوشته است: "موج دوم آریاها بر هندوستان مصادف با تاسیس و توسعه امپراتوری موریاها بود که از چندین لحاظ از روی سرمشق هخامنشی یا مقدونی الهام گرفته بود. هنرمندان موریا، بی‌شک مرهون هنر هخامنشی بودند و به احتمال قوی معماران و سنگ تراشان ایران که پس از ویرانی دستگاه هخامنشی به دربار پاتالی پوترا پناهنده شدند، بانی سبک جدید معماری هند بودند؛ زیرا در آن زمان بناهای عظیم سنگی و حجاری عمده در هندوستان چیز تازه‌ای بود و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند. با این حال سرمشق‌های هخامنشی کاملا تقلید نشد بلکه شکل‌های هنری موجود در هندوستان را که فقط با توجه به سنن هندی می‌توان فهمید تغییر دادند. در سال‌های اخیر هم با اکتشافات تازه، از نفوذ هنر معماری هخامنشیان در خطه سند و پنجاب، مدارک تازه‌ای به دست آورده‌اند که هرگونه شک و شبهه‌ای را در این زمینه به کلی برطرف می‌سازد.

پژوهندگان و باستان‌شناسان پاکستانی اخیرا بررسی‌هایی را برای بازشناختن تاریخ روزگار کهن آغاز کرده‌اند و توانسته‌اند حلقه مفقوده را در بازپسین کاوش‌های بلمبت و تیمارگره بیابند. این کاوش‌ها نخستین بار در پاکستان نشانی‌هایی از آبادی‌های باستانی هخامنشی در این بخش را از داراست و پیوندهای همه جانبه را با فرهنگ و روزگار هخامنشی ایران نمودار ساخته است. بلمبت که در آن بر اثر کاوش‌های سال ۱۹۶۶ میلادی زیرنظر پروفسور احمد حسن دانی رییس بخش باستان‌شناسی پیشاور و با یاری کاوش‌گران، جایگاه هخامنشی پیدا شد، در حدود ۱۲۵ مایلی پیشاور واقع است که روزگاری این بخش از سرزمین گندازا بوده است. کاوش‌هایی که در این جایگاه شده است آبادی دوره هخامنشی از سده شش تا چهار پیش از میلاد را آشکار ساخت.

در این جا یازده اتاق خوش‌ساخت و زیبا پدیدار شده که هر اتاقی گونه‌ای خاص از آتشدان دیواری یا اجاق داشت. این ساختمان دقیقا نموداری است آشکار از آتش‌پرستی. هیچ تصویری یا پیکره سفالین در این اتاق‌ها پیدا نشد.

وضع عمومی و گاه‌شماری این جایگاه در آبادی بلمبت آشکار از فرهنگ هخامنشی و وجود صنعت آهن داستان می‌زند. (کیانی، ۱۳۴۸، ص ۸ و ۹)

در زمان هخامنشیان پزشکان هندی و یونانی در خدمت دولت ایران مشغول انجام وظیفه بودند، طب هندی در امپراتوری هخامنشی شهرت فراوانی کسب کرده بود. اصول پزشکی هند به وسیله ایرانیان به



بیماری‌های زنان اطلاعات مفیدی از آن به دست می‌دهند. در رساله‌های مزبور از فلفل به نام پری‌پری و به عنوان یک داروی هندی که به ایران فرستاده می‌شود نام می‌برد. لفظ پری‌پری تحریف فارسی لغت هندی پی‌پالی است. در زمینه پزشکی شباهت نزدیکی بین بعضی از نظریه‌های پزشکی یونان با نظریه‌های هندی به چشم می‌خورد. نظریه‌های مزبور با اصول پزشکی خود یونان تا حدی متناقض به نظر می‌رسد. البته بسیار مشکل است که شباهت و تطابق مزبور را حمل بر تصادف نمود ولی توجیه مطلب با در نظر گرفتن جلب پزشکان یونانی به درباری که بر قسمتی از هند نیز فرمان می‌راند آسان‌تر می‌شود. اگر بگوییم که لااقل یک تن از پزشکان هندی در دربار پادشاه ایران به سر می‌برده است. سخنی به گزاف نگفته‌ایم." (کیانی، ۱۳۴۷، ص ۱۳)

ج - دوره مقدونی

اسکندر مقدونی از راه ایران در سال ۳۲۷ یا ۳۲۸ پیش از میلاد به هند تاخت. بهانه وی از این کار پس از گرفتن خراج‌هایی بود که هندیان در زمان ضعف دولت هخامنشی از تادیه آن شانه خالی کرده بودند. جنگ‌های او با یکی از شاهان محلی هند موسوم به پروس که مردی دلاور و بی‌باک بود، به تفصیل در کتب تاریخی هند ذکر شده است.

چون پروس تا آخرین نفس جنگید و سرانجام تسلیم گشت. اسکندر دلاوری و قامت بلند و سیمای خوش او را تحسین کرد و پرسید چه نوع رفتار و سلوکی از وی انتظار دارد. پروس در جواب گفت با من ای اسکندر شاهانه رفتار کن. اسکندر گفت از سوی من با تو چنین سلوک خواهد شد. از سوی خود هر رفتاری را که دلخواه تو است بخواه. اما پروس گفت در آنچه خواهش کردم همه چیز نهفته است. اسکندر از این پاسخ بسیار خرسند شد و سراسر قسمت‌های متصرفی هند را به عنوان یک کشور خراجگزار مقدونیه در اختیار پروس گذارد. بعدها نیز اسکندر او را متفقی پرقدرت و وفادار یافت. (دورانت، ۱۳۶۹، ص ۸-۶۳۷)

اقدام اسکندر در لشکرکشی به هند و تقلید از کار داریوش در خصوص اکتشافات بحری مبین این امر است که سردار مقدونی خود را وارث شاهنشاهی هخامنشی تصور می‌کرد و با این عمل یعنی فتح قسمتی از خاک هند می‌خواست نشان دهد که از ممالک وسیع هخامنشی چیزی کم ندارد. پس از بازگشت اسکندر از هند، یکی از بزرگان آن کشور به نام چاندرا گوپتا که از طبقه کشتریا بود به کمک طرف‌داران خود ساخلوهای یونانی مقیم هند را تار و مار کرد و پس از اندک مدتی با تصرف شهر پاتالی پوترا پایتخت ماگادها سلسله مزبور را منقرض ساخته و به ایجاد حکومتی موسوم به موریان توفیق یافت. سلسله‌ای که چاندرا گوپتا تشکیل داد، یکصدو سی و هفت سال دوام یافت و در زمان خود از مقتدرترین حکومت‌های جهان بود. در زمان این پادشاه، سلوکیان که بعد از اسکندر بر قسمتی از متصرفات او حکومت داشتند روابط دوستانه‌ای با چاندرا گوپتا برقرار ساختند ولی باید خاطر نشان ساخت که در آغاز، این رابطه جنبه خصومت‌آمیز به خود گرفته بود، به این معنی که یکی از جانشینان اسکندر موسوم به سلوکوس نیکاتور که از خرد و درایت، بهره کافی داشت. تصمیم گرفت که مانع از تشکیل حکومت چاندرا گوپتا شود. وی با سپاهیان خود از روی سند گذشت ولی بین او و امیر هند مصالحه برقرار شد و مقرر گردید که چاندرا گوپتا پانصد زنجیر فیل جنگی در اختیار سلوکوس قرار دهد و در عوض اراضی شرقی هندوکش و آراخوزیه و گدروزیه را در اختیار گیرد و استقلال خود را حفظ نماید. این قرارداد و نیز خویشاوندی سببی باعث شد که روابط دوستانه‌ای بین طرفین برقرار گردد.

از طرف سلوکوس نیکاتور، مردی یونانی به نام مگاستنس به عنوان سفیر به هند رفت و در شهر پاتالی پوترا به حضور پادشاه موریا بار یافت. مگاستنس در سفرنامه خود از ترقیات هندیان به شگفتی و حیرت یاد کرده است: "به اندازه کافی سعادتمندانه زندگی می‌کنند و در سلوک و رفتار ساده‌اند و بسیار صرفه‌جو، هرگز شراب نمی‌نوشند مگر به هنگام قربانی دادن... سادگی قوانین و تعهداتشان، از روی این حقیقت ثابت می‌شود که به ندرت به دادگاه مراجعه می‌کنند. درباره تعهدات و ودایع خود، اقامه دعوا نمی‌کنند و احتیاجی هم به صحه گذاردن و شهود آوردن ندارند، اما تعهدات خود را گردن می‌گیرند و به هم اعتماد دارند... راستی و فضیلت هر دو در نزد آن‌ها گرامی است... و به هر دو به یک اندازه احترام می‌گذارند... قسمت

اعظم سرزمینشان آبیاری می‌شود و لذا طی سال دوبار محصول بر می‌دارند. به همین جهت تایید شده است که قحطی هرگز هند را فرا نگرفته و هیچ گاه کمبود مواد غذایی وجود نداشته است". (دورانت، ۱۳۶۹، ص ۶۳۹)

شهر تاکسیلا در زمان چاندرا گوپتا دارای دانشگاه معتبری بوده که از سراسر هند برای کسب دانش به آن رو می‌آوردند. سفیر پادشاه سلوکی که چند سطری از سفرنامه گران‌بهای او نقل شده، درباره بناهای هخامنشیان و پادشاهان موریایی هند و تفاوت آن‌ها نسبت به هم می‌نویسد: "پایتخت چاندرا گوپتا یعنی پاتالی پوترا نه مایل طول و دو مایل عرض دارد. کاخ پادشاه از الوار ساخته شده بود، اما خیلی بهتر از اقامت‌گاه‌های شاهی موجود در شوش می‌باشد و فقط کاخ‌های پرسپولیس (تخت جمشید) برتر از آن است". (همان، ص ۶۴۰) غیر از مگاستنس که به کرات از جانب شاه سلوکی به دربار چاندرا گوپتا رفته است، مردی موسوم به دائیما خوش نیز از طرف آنتیوکوس سوتر به نزد آمی تراگاتا پسر چاندرا گوپتا رفته و از مملکت او بازدید کرده است.

مختصری از مناسبات بازرگانی ایران و هند

پادشاهان سلوکی در راه تسهیل روابط تجاری ایران و هند کوشش بسیار کردند، آن‌ها بر جاده‌های بزرگ بازرگانی بین آسیا و اروپا و آفریقا نظارت داشتند و آن را زیر نظر خود گرفته بودند. سلوکیان این جاده‌ها را توسعه دادند و در اطراف آن به فاصله‌های معین، کاروانسراها و آب انبارهای متعددی ایجاد کردند.

سلوکیان جهازات مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب تامین ارتباط با هند در مشرق و بحر احمر در مغرب می‌گردید. مواد اولیه مانند چوب و فلزات که ایران و هند تهیه‌کنندگان آن بودند بسیار مورد تقاضا بود. مبادلات شامل اشیا ذیل بود: "احجار کریمه و جواهرات که روی آن‌ها به طور برجسته کار کرده بودند، داروهایی که هند تا حدود برتانی صادر می‌کرد، نباتات، مرهم، روغن‌ها، عطریات، ارغوان، گلاب، ظروف سفالی، شیشه، منسوجات، اشیای هنری، پاپیروس، غلامان. این تجارت با مال التجاره‌هایی که وارد می‌کرد موجب تشکیلات جدید اقتصادی و تولید افکار نو و مبانی تازه در مبادلات ایران گردید". (گیرشمن، ۲۵۳۵، ص ۲۳۶-۲۳۵)

د - دوره اشکانی

در زمان فرمانروایی اشکانیان، (۲۵۰ ق. م تا ۲۲۶ میلادی) روابط ایران و هند کماکان برقرار بود، ولی جنبه‌های بازرگانی و مذهبی آن بر سایر جنبه‌ها برتری داشت.

کالاهایی که از چین و هند به سوی یونان و روم می‌رفت از سرزمین ایران می‌گذشت و در این جا به وسیله بازرگانان ایرانی که گاهی خریدار و زمانی واسطه معاملات بودند با قیمت بیش‌تر تحویل تجار غربی می‌شد، هر زمان که جنگ و ستیزی بین ایران و روم در می‌گرفت، رومیان از کالاهای شرق محروم می‌شدند.

برای مقابله با مداخله ایرانیان تنها راهی که به خاطر آن‌ها خطور می‌کرد استفاده از راه دریایی بود. کشتی‌های حبشی و عرب گه‌گاهی به کمک رومیان می‌شتافتند و کالاهای شرق را بدون مداخله ایرانیان در اختیار آنان قرار می‌دادند ولی راه دریایی نیز به علت قدرت یافتن ناوگان ایران درد رومیان را دوا نکرد و خواسته آنان را که تجارت مستقیم با هند و چین بود برآورده نساخت. دولت یونانی باختر که در سرزمینی به همین نام (بلخ و باکتریان) تشکیل شده بود، بر قسمتی از خاک هند تسلط یافته بود و در فرصت‌های مناسب مزاحمت‌هایی برای دولت اشکانی ایجاد می‌کرد. اشک ششم مهرداد اول (۱۳۶-۱۷۴ ق.م) شاه اشکانی، به خاک باختر حمله و رشد و قسمتی از اراضی آن کشور را اشغال کرد و حتی به قول دیودور دو سیسیل، مورخ یونانی به طرف مشرق راند و به هند درآمده و تا رود هیداسپ (جیلم - جلم کنونی از شعبه‌های پنجاب) پیش رفت، ولی نظر به این که سکه‌هایی از پادشاهان پارت در هند نیافته‌اند و نیز از این لحاظ که دولت یونانی و باختری تا ۱۲۶ قبل از میلاد در کابل و حوالی آن وجود داشت. "نویسندگان جدید تصور می‌کنند که اگر هم مهرداد تا هند رانده باشد، ممالکی را در آن جا تسخیر نکرده است و مرزهای دولت اشکانی را کوه‌هایی قرار داده که از طرف مغرب وادی سند را محدود می‌سازد"، (پیرنیا، ۱۳۶۲، ص ۲۲۲۹ و ۲۲۲۸) مهرداد دوم (۷۶-۱۲۴ ق.م) اشک نهم که به علت کارهای بزرگی که انجام داده است، لقب کبیر دارد از طرف شرق به قدری پیش رفت که حدود ایران را به کوه‌های هیمالیا رساند. سکه‌هایی از شاهزادگان اشکانی در این مکان‌ها یافته‌اند و معلوم است این شاهزادگان در این صفحات حکمرانی داشته‌اند". (همان، ص ۲۲۶۷)

"بعضی از امپراتوران روم منجمله تراژان (۱۱۷-۹۸ میلادی) درصدد برآمدند که کار اسکندر را در تسخیر هند تعقیب کنند ولی هیچ یک از آن‌ها نتوانستند به این خواسته جاه‌طلبانه خود جامه عمل بپوشانند. تراژان وقتی بر قوای خسرو (۱۳۰-۱۱۰ میلادی) پادشاه اشکانی غلبه یافت و به کرانه‌های خلیج فارس رسید، مصمم شد به هند رود، ولی به علت پیری و سالخوردگی با کمال تاسف و اندوه از این مقصود چشم پوشی کرد". (دوبواز، ۱۳۴۲، ص ۲۱۰ و ۲۰۹)

آیین مهرپرستی که هم در اوستا و هم در "ریگ ودا" از آن یاد شده است، در این زمان پیروان بسیاری در سرزمین هند پیدا کرد (در همین دوره آیین مذکور آن چنان در اروپا ریشه دوانیده بود که امکان داشت جای مسیحیت را بگیرد). دین بودا نیز در ایران رواج و رونق بسیار یافته بود. علت آن رسمی شمردن این دین در هندوستان به وسیله آشوکا پادشاه بزرگ این کشور بود که تعدادی از مبلغان دین مزبور را به ایران و ممالک دیگر گسیل داشته بود.

مروجین مذهب بودایی در ایران عصر اشکانی، که خالی از تعصبات خشک مذهبی بودند به موفقیت‌های چشم‌گیری نایل آمدند. غیر از مردم عادی تنی چند از بزرگان و شاهزادگان اشکانی به این کیش گرویده وهم خویش را مصروف ترویج و نشر آن نمودند. مسیحیت در سده اول میلادی از طریق ایران و بیش‌تر به وسیله ایرانیان مسیحی در هندوستان رواج یافت که در مباحث بعدی باز هم در این خصوص مطالبی ذکر خواهد شد. نیلسون دوبواز، مولف تاریخ سیاسی پارت درباره نفوذ فرهنگ ایران در عصر اشکانی در هند می‌نویسد: "نفوذ پارت را در هندوستان باید مربوط به یک دوره فرهنگ (هندو ایرانی) دانست که در آن عوامل و عناصر دیگر مانند هلنیسم (تمدن یونان) کم تر است مدخلیت داشته است، بنابراین از قرار معلوم دوره غلبه پارتیان هم در هند وهم در بین النهرین بیش‌تر بر اساس تمدن و فرهنگ ایرانی بوده است" (همان، ص ۴۳) اشیا و نفایس استخراج شده از حفاری‌های تاکسیلا و سلوکیه و دورا - اوروپوس این معنی را ثابت کرده است.

ه) دوره ساسانی

ساسانیان که بیش‌تر از چهار سده بر ایران فرمانروایی کرده‌اند (۶۵۱-۲۲۶ میلادی)، با سلاطین هند منجمله پادشاهان سلسله گوپتا (۵۳۰-۲۳۰ میلادی) مناسبات دوستانه داشته‌اند. در این دوره تماس ادبی و هنری ایران و هند بیش از هر زمان دیگر بوده است.

فردوسی در شاهنامه خود آورده است که وقتی دارا (داریوش سوم) در نتیجه هجوم اسکندر مقدونی به ایران و خیانت برخی از سرداران خود به هلاکت رسید، یکی از فرزندان او به نام "ساسان" به هند گریخت و در آن جا ماندگار شد. اخلاف او تا چهار پشت همه ساسان نام داشتند. آخرین ساسان؛ یعنی ساسان پنجم که روزگار را به شبانی می‌گذراند، از هند به ایران آمد و به استخر فارس نزد امیر آن پاپک نام رفت و به خدمت او درآمد. چون پاپک از نسب عالی او باخبر شد، دختر خویش را به وی داد و از این وصلت کمی بعد اردشیر به دنیا آمد.

چند بیت از شاهنامه را در این باب ذکر می‌نماییم:

چودارا به رزم اندرون کشته شد
همه دوده را روز برگشته شد
پسر بد مر او را یکی شاد کام
خردمند و جنگی و ساسان بنام
از آن لشکر روم بگریخت اوی
به دام بلا بر نیاویخت اوی
به هندوستان در بزاری بمرد
ز ساسان یکی کودکی کی ماند خرد
برین هم نشان تا بچارم پسر
همی نام ساسانش کردی پسر
شبانان بدندی دگر ساروان
یکی روز ساسان از آن کاروان
برون شد همی جست کاری برنج
مگر یابد از رنج پاداش گنج
به پاپک چنین گفت از آن پس جوان
که من پور ساسانم ای پهلوان
بدو داد پس دختر خویش را
پسندیده‌تر افسر خویش را
چو نه ماه بگذشت از آن ماه چهره



یکی کودک آمد چو تابنده مهر
همان اردشیرش پدر کردفام
که باشد به دیدار او شادکام
(شاهنامه، ۱۳۱۲، ص ۵۹۱-۵۹۰)

البته این داستان نمی‌تواند پایه و اساس درستی داشته باشد (گرچه از کارنامه اردشیر پاپکان اخذ شده) زیرا در این مملکت همیشه رسم بوده است که برای به حق جلوه دادن سلطنت، نسب خویش را به سلاطین قدیم برسانند.

در زمان سلطنت اردشیر پاپکان (۲۴۱-۲۲۶) شهریار با کفایت ساسانی، آیین زرتشتی رسمیت یافت ولی با این حال در بعضی از نواحی شرقی ایران مانند سرزمین کوشان (کوشانا - کیورشانا - کهوشانا - کورسانو...) آیین بودایی رواج و رونق به سزایی داشت و مزدائیسم نتوانسته بود در مقابل آن اظهار وجود نماید.

از نظر سیاسی باید گفت که در این عهد دامنه نفوذ و قدرت ایران در اراضی شمال غربی هند بسط یافته و حکام و فرمانروایان سکایی بلوچستان و سندکاتیاوار که شترب نام داشتند، اردشیر را شاهنشاه خود می‌دانستند.

مانی پیامبر ایرانی که در زمان شاپور اول ساسانی (۲۷۳-۲۴۱) دعوت خود را آشکار کرده بود، پس از این که مورد بی‌مهری قرار گرفت به هند رفت و مدتی در این خطه زندگی کرد و پیروان چندی به دست آورد.

بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶) شاه ساسانی، پس از این که بر سیستان مسلط شد فرمانروایان "کاتیاوار" او را پادشاه خود دانستند. در این زمان نفوذ و تسلط ایران در جنوب خاوری به کاتیاوار و گجرات بلکه مالوا رسیده بود و این استان‌ها گرچه در زمان "چندره گوپتای دوم" (۴۰۰-۳۹۰) با به فرمان شاهان هند در آمد، ولی تسلط قسمتی از سند که جانب مغرب رود سند بود همچنان در حدود ایران پاینده ماند. از سنگ نوشته پایکولی، پروفسور ارنست هرتسفلد استنباط کرده است که در تاجگذاری نرسی (۳۵۳-۲۹۳) شتربهای سکایی کاتیاوار نیز آمده بودند تا این که چندره گوپتای دوم مدعی شد و یک بخش شرقی سند را گرفت.

"کالیداس نمایش‌نامه‌نویس و شاعر بزرگ هند در یکی از نمایش‌هایی که نوشته، اشاره کرده است که حکومت پارسیک یعنی ایران تا جنوب سند که حدود گوپتا بود می‌رسید". (شوشتری، ۱۳۴۲، ص ۳۱۵-۳۱۴)

شاپور ذوالاکتاف (۳۷۹-۳۱۰) یکی از پزشکان معروف هند را به ایران خواست و او را در کرخ سوس جا داد معلوم می‌شود که پزشک مزبور گذشته بر معالجه، طب را نیز تدریس می‌کرد. از این رو پزشکی هندی در خوزستان انتشار یافت. (همان، ص ۱۰۶)

در بیمارستان گندی‌شاپور گروهی از پزشکان هندی گرد آمده بودند که دوش به دوش همکاران ایرانی و یونانی خود در مداوای امراض می‌کوشیدند. گاهی ریاست این بیمارستان بر عهده آنان قرار می‌گرفت. چنانچه در اوایل دوره اسلامی یعنی زمانی که دیگر از شاهان ساسانی خبری نبود، رییس بیمارستان گندی شاپور پزشکی هندی بود به نام "دهشتک". جرجی زیدان می‌نویسد: "هارون الرشید از دهشتک خواست که ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد ولی او نپذیرفت و ماسویه را به آن کار معرفی کرد. دیگر از پزشکان هندی مردسه گندی‌شاپور "کنکه" یا "کنکا" (Kanka) نام داشت که در اوایل دوره اسلامی می‌زیست". (زیدان، ۱۳۵۲، ص ۲۸۱-۲۸۲)

فرمانروایی بهرام گور (۴۳۸-۴۲۱) پادشاه معروف ساسانی بر طبق نوشته مورخان اسلامی که اندکی به افسانه شباهت دارد، از سرزمین هند به طور ناشناس بازدید کرده است. خلاصه آنچه را که بلعمی آورده است، نقل می‌کنیم: "بحرام وزیر را گفت: مرا آرزوست که از شهر هندوستان و زمین سند و هند و هر چه گرداگرد زمین مملکت منست مرا بودی و من می‌خواهم که به زمین هندوستان اندر شوم تنها و آن شهرها را بنگرم ... پس آن گاه برخاست و تنها با اسبی و سلاح خویش به هندوستان اندرشد...

به شهر هند شد و آن جا فرود آمد. مردمان او را نشناختند لیکن همی دیدند که سواری و مردی او، شگفت داشتند که هندوان تیرندانند انداختن و حرب به شمشیر کنند و پیاده کنند و سواری ندانند ... پس از آن نبرد بهرام با پیل بزرگی که هندوان را به ستوه آورده بود سخن می‌راند و از نابودی آن حیوان مهیب به وسیله بهرام و جنگ پادشاه هند با بهرام که از شجاعت و بی‌باکی او به هراس افتاده بود، دم می‌زند و سرانجام این چنین به داستان پایان می‌بخشد. ملک دختر خویش بدو داد و خواسته بسیار دادش و خواست ملک بدو سپارد و خلق را گواه کند، بهرام خویشتن مراو را پدید کرد و گفت من بهرام ام، ملک عجم... ملک هند شهرهای سند و زمین مکران و هر پادشاهی که نزدیک به زمین

ملک عجم بود همه با بهرام داد و همه مهمتران بر خویش گواه کرد. بهرام آن شهرها بدین ملک سپرد و گفت تو خلیفت من باش. بدین شهرها و خراج به من فرست و خود دختر بگرفت و به پادشاهی خویش بازگشت و بیامد همه پادشاهی به دست مهرنرسی یافت به سلامت از پس دو سال ...» (تاریخ بلعمی، ۱۳۵۴، ص۹۴۷-۹۴۵)

در شاهنامه فردوسی، داستان بهرام گور و شنگل پادشاه هند که قصد حمله به ایران را داشت نقل شده است که مجملا درج می‌شود: «بهرام چون شنید که شاه هند قصد تجاوز به ایران را دارد به عنوان سفیر با تنی چند روانه دربار شنگل شد و در آن جا شجاعت‌ها از خود به منصه ظهور رساند (دو تن از پهلوانان نامدار هند را به زانو درآورد - چند حیوان درنده را هلاک کرد - بر اژدهایی خون آشام غلبه یافت) شاه هند دختر خویش «سپینود» را به همسری وی درآورد. بهرام که از رشک و حسد شنگل نسبت به خود آگاهی یافته بود، تصمیم به فرار گرفت و به کمک سوداگران ایرانی مقیم هند خواست سوار بر کشتی شود ولی شهریار هند که از موضوع فرار او اطلاع یافته بود، به سرعت خود را به وی رساند.

بهرام هویت خویش بر وی آشکار ساخت، شنگل از کرده خویش پشیمان شد و طلبید. آن گاه بهرام با همسر هندیش به ایران بازگشت...». (شاهنامه، ۱۳۱۲، ص۶۶۰ تا ۶۶۸).

در زمان بهرام گور که به عیش و عشرت علاقه فراوانی داشت، عده‌ای از رامش‌گران هندی که به لولی (لوری - کولی) لولیان معروفند، به ایران آمدند و به دستور پادشاه که علاقه زیادی به شادی و خرمی داشت، در سراسر مملکت پهناور او به رامش‌گری پرداختند. علت خواستن لولیان از هند گویا این بوده است که در آن زمان به علت توجه شاه نسبت به رامش‌گران (نوازندگان) که تعداد آن‌ها چندان زیاد نبود، مزد ایشان افزایش عجیبی یافت؛ به طوری که عامه مردم به این جهت نمی‌توانستند از هنر آن‌ها بهره‌مند شوند و به این علت بهرام از خطه هند رامش‌گر طلبید.

تعداد حقیقی هنرمندانی که به ایران آمده‌اند، به درستی معلوم نیست (از ده تا دوازده هزار نفر نوشته‌اند - حتی برخی از مورخان تعداد آن‌ها را چهارصد هزار نفر ذکر کرده‌اند).

شادروان سعید نفیسی درباره این جماعت می‌نویسد: «در زمان ساسانیان در ناحیه سند و در بلوچستان مردمی چادرنشین و بیابان گرد می‌زیسته‌اند که امروز در همه کشورهای آسیا و اروپا پراکنده‌اند و حتی از آن جا به شمال آفریقا رفته‌اند و به نام‌های مختلف خوانده می‌شوند. ایرانیان در قدیم ایشان را به دو گروه تقسیم می‌کرده‌اند. گروهی از ایشان را (جت) می‌گفته‌اند و این کلمه را تازیان به زط بدل کرده‌اند. گروهی دیگر را سابجی یا زابجی می‌گفتند؛ زیرا سابج یا زابج نام قدیم سوماترا (از جزایر بزرگ کشور اندونزی) بوده و ایشان از آن جا به هند و در اواخر ساسانیان از هند به ایران آمده‌اند و در سواحل خلیج فارس پراکنده شده‌اند. گروهی از این اقوام را که بیابان‌گرد و چادرنشین بوده و بیش‌تر گذرانشان فراهم کردن وسایل سرگرمی و لذت و خوش‌گذرانی مردم بوده است، در آغاز در ایران لولی نامیده‌اند و این کلمه در زمان حاضر کولی گفته می‌شود و نیز در برخی از نواحی ایران به ایشان چنگانه گفته و برخی از طوایفشان به نام غرشمال و سوزمانی معروفند. در روایات ایرانی آمده است که این طوایف را بهرام پنجم برای تفریح و خوش آمد مردم کشور خود از هندوستان به ایران آورد و در هر صورت شکلی نیست که از ایران به کشورهای دیگر جهان رفته‌اند و نیز مسلم است که موسیقی ایرانی ترکیبی از موسیقی هندی و یونانی است و پیداست که در زمان ساسانیان یا این طوایف موسیقی هند را با خود به ایران آورده‌اند و یا این که به وسیله دیگر آمده و با موسیقی یونانی که در زمان مقدونیان و سلوکیان به ایران آمده است درین سرزمین ترکیب شده و موسیقی ایرانی که هنوز



مورخان اسلامی نوشته‌اند که پادشاه ساسانی انوشیروان به هند لشکر کشیده است. بلعمی در این باره می‌گوید: انوشیروان به جنگ پادشاه هند لشکر کشید و آن پادشاه از در اطاعت درآمد و نواحی مجاور عمان را که در زمان بهرام گور به ایران داده شده بود بدون جنگ دوباره مسترد داشت



باقی است در زمان ساسانیان بدین گونه فراهم شده است.»

فردوسی درباره لوریان می‌فرماید:

به نزدیک شنگل فرستاد کس
چنین گفت کای شاه فریاد رس
از آن لوریان برگزین ده هزار
نره ماده بر زخم بر بط سوار
که استاد بر زخم دستان بود
وز آواز او رامش جان بود
سزد گر فرستی به نزدیک‌ما
که روشن کنی جان تاریک ما»
(شاهنامه ، ص ۳۹-۳۸)

مسعودی درباره تاثیر موسیقی هندیان می‌نویسد: «آلات طرب گونه‌گون دادند که در کسان از خنده تا گریه اثرهای مختلف دارد ...» (مسعودی، ۱۳۴۷، ص ۷۸)

در زمان سلطنت خسرو اول انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱) روابط ایران و هند بیش از گذشته توسعه و گسترش یافت و سفرای متعددی بین دو کشور مبادله گردید و رفت و آمد بین اتباع دو کشور بیش‌تر شد و دانشمندان و علمای ایران و هند به سرزمین‌های یکدیگر گام نهادند و هریک از خرمن فضل و هنر دیگری، توشه‌ها برداشتند.

مورخان اسلامی نوشته‌اند که پادشاه ساسانی انوشیروان به هند لشکر کشیده است. بلعمی در این باره می‌گوید: «انوشیروان به جنگ پادشاه هند لشکر کشید و آن پادشاه از در اطاعت درآمد و نواحی مجاور عمان را که در زمان بهرام گور به ایران داده شده بود بدون جنگ دوباره مسترد داشت». (بلعمی، ج ۲، ص ۲۲۱)

«ترجمه آثار یونانی و لاتینی و هندی در عهد شاپور اول شروع شد و مخصوصا در عصر خسرو اول که سلطنت وی دوره حقیقی نهضت ایرانی محسوب می‌شود رونق گرفت». (گیرشمن، ص ۳۵۹) کتاب معروف کلیله و دمنه (کلیلک و دمنک) که اصل هندی آن به نام پنجاتنترا (پنج حکایت) به زبان سنسکریت نامیده می‌شد به وسیله برزویه حکیم به زبان پهلوی ترجمه شد. ابن ندیم می‌گوید: «اما درباره کلیله و دمنه اختلاف است، به قولی ساخته هند است که در مقدمه آن گفته شده و به قولی ساخته پادشاهان اشکانی است و هندیان آن را به خود بسته‌اند و به قولی فارسیان آن را در آورده و هندیان به خود بسته‌اند و گروهی گفته‌اند که بزرگمهر حکیم پاره‌ای از آن را ساخته است . و ا... اعلم!؟» (ابن ندیم، ۱۳۴۶، ص ۵۴۱)

بنا به روایتی که در کتاب پهلوی ماذیکان چترنگ (رساله شطرنج) که از عهد ساسانیان مانده مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول بازی شطرنج از هند به ایران آمد. (در زمان سنسکریت به شطرنج، شتورنگا می‌گویند.)

از جمله کتب هندی که به زبان پهلوی ترجمه شده داستانی است بودایی که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی به عربی نقل شده و فعلا مرسوم به «بلوهر» و «بوذاسف» است.

در رشته‌های دیگر علمی نیز کتب متعددی از زبان هندی به زبان پهلوی برگردانده شده که اکنون اثری از آن‌ها بر جای نیست. پروفسور کریستین سن در این باره می‌نویسد: «برخی از کتاب‌های نجوم و اخترشناسی و پزشکی و ریاضیات هند در دوره ساسانیان از زبان سنسکریت به زبان‌های ایرانی ترجمه شده و چنان می‌نماید که ترتیب زیگ‌ها یا زیج‌های نجومی را ایرانیان از هندوان یاد گرفته باشند و در هر صورت کتابی بوده است در نجوم به زبان سنسکریت به نام «سیدهانته» به زبان پهلوی ترجمه شده و از پهلوی به تازی نقل کرده‌اند و نام آن را «سندهند» گذاشته‌اند. گذشته از این یک عده کتاب‌های پزشکی و داروشناسی و ریاضیات و اخترشناسی از کتاب‌های هندوان در قرن‌های اول اسلام توسط ایرانیان به زبان تازی مطلقا از آن‌ها بی‌خبر بوده‌اند پیداست که این کتاب‌ها را نیز از ترجمه‌های پهلوی که در دوره ساسانیان شده است به تازی نقل کرده‌اند». (کریستین سن، ۱۳۶۷، ص ۴۰۰)

در کتاب مروج الذهب اشاراتی در خصوص روابط

انوشیروان و سلطان هند شده است: "شاه هند بدو نوشت از پادشاه هند و بزرگ بزرگان مشرق و صاحب قصر طلا با درهای یاقوت و مروارید، به برادرش پادشاه ایران صاحب تاج و درفش، خسرو انوشیروان، ... هزار من عود هندی برای او هدیه فرستاد که در آتش چون موم ذوب شدی و مهر همانند موم بر آن نقش گرفتی و خط آن نمودار شدی، با یک جام از یاقوت سرخ که دهانه آن یک وجب بود پر از مروارید با ده من کافور چون پسته و درشت‌تر و کنیزی که هفت ذراع قد داشت و مژه‌هایش به چهره‌اش می‌خورد و سپیدی دیدگانش میان پلک‌ها از صفا چون برق می‌درخشید و کیفیتی جالب و وصفی دلپذیر داشت با ابروان پیوسته و گیسوانی که به دنبال خود می‌کشید با فرشی از پوست مار نرم‌تر از حریر و زیباتر از هر پارچه ظریف و نامه را به طلای سرخ بر پوست درخت معروف به "کاذی" نوشته بودند، این درخت به دیار هند و چین یافت شود و از گیاهان عجیب است که رنگ نیکو و بوی خوش دارد و پوست آن از کاغذ چینی نازک‌تر است و ملوک چین و هند بر آن نویسند". (مروج الذهب، ص ۲۶۰)

خسرو پرویز (اپرویز) (۶۲۸-۵۹۰) پادشاه معروف ساسانی با "پولاکشین" دوم، پادشاه دکن و هند جنوبی معاصر بود و بین آن دو سفرایی مبادله شده و هدایا و تحفی رد و بدل گردیده است.

ویل دورانت در این مورد می‌نویسد: "در عصر پولاکشین دوم (۶۰۸-۶۴۲) قدرت و جلال این کشور به آن جا رسید که توانستند "هارشا" را شکست دهند و "یوانگ چوانگ" را به سوی خود جلب کنند و سفیر برجسته خسرو دوم شاهنشاه ایران را پذیرا شوند. در زمان سلطنت همین پولاکشین و در قلمرو او بود که عالی‌ترین نقاشی‌های هندی یعنی نقاشی‌های روی گچ در آجانتا تکمیل گشت.

هدایایی که از جانب پادشاه هند تقدیم خسرو پرویز شد عبارت بود از: فیل، شمشیر، باز سفید و پارچه‌های زربفت. مولف کتاب ایران نامه درباره علل ایجاد روابط ایران و هند در زمان خسرو دوم می‌نویسد: "هر شه وردنه (هارشا - واردهانا) نام پادشاه شمال هند بر کشور "پولکسین" که در جنوب شاهی می‌کرد لشکر کشید و پیش نرفت بلکه شکست خورد. هرشه پادشاه توانا بود و از این رو پولکسین می‌ترسید که باز لشکر کشد و مزاحم او گردد و از این سبب می‌خواست با پادشاهی توانا مانند پرویز که همسایه نیز بود پیمان دوستی ببندد که در صورت حمله از شمال، ایران از مغرب به یاری او برسد. در آثار غارهای اجنتا نزدیک به "اورنگ آباد" صوری دیده می‌شوند که به قیافه ایرانی‌ها شباهت دارند و برخی گمان می‌کنند از خسرو پرویز است و محبوبه او شیرین یا ممکن است نقشه بزم یکی از تشرب‌های سکایی کاتیاوار باشد و نیز نوشته‌اند که سفارتی از ایران به دربار خانواده چالوکیه به جنوب هند آمد". (شوشتری، ص ۳۱۶) دولت پادشاهی ایران در این زمان بر قسمتی از خاک هند استیلا یافته بود. وجود سکه‌های مکشوفه خسرو دوم در این نواحی شاهد این مدعاست.

در سال ۶۱۵ میلادی قدرت و شوکت خسرو به اوج تعالی رسید. در سرحدات شرقی مهاجمات پادشاهی که نسبش به فتالیان می‌پیوست و تابع خاقان ترک بود به پایمردی یکی از سرداران خسرو موسوم به "سمبات باگراتونی" ارمنی دفع شد و این پادشاه به خاک هلاک افتاد و قسمتی از شمال غربی هندوستان طوق اطاعت شاهنشاه ایران را به گردن نهاد" (کریستین سن، ص ۴۶۸)

در مورد نفوذ متقابل هنر ایران و هند در دوره ساسانیان، جسته و گریخته مطالبی در کتاب‌های تاریخی و هنری مضبوط است. منجمله در کتاب میراث ایران اشاراتی به موضوع فوق شده است که ما اکنون به اختصار به ذکر سطری از آن می‌پردازیم: "بسیاری از طرح‌های جدید هنری که در هنر ساسانی نمایان می‌شود، مانند اژدهای طاووسی خروس و گل‌های مارپیچ از اصل خالص هندی است و آخرین

خسرو پرویز (اپرویز) (۶۲۸-۵۹۰) پادشاه معروف ساسانی با "پولاکشین" دوم، پادشاه دکن و هند جنوبی معاصر بود و بین آن دو سفرایی مبادله شده و هدایا و تحفی رد و بدل گردیده است

اکتشافات سکه‌های گوپتا نشان می‌دهد که پاره‌ای از طرح‌های مذهبی مثلا دریافت حلقه از اهورامزدا توسط شاهان، اصلی هندی دارند" (فرای، ۱۳۴۴، ص ۱۵۴)

در جای دیگر گفته شده است که بر اثر هجوم‌های پی در پی اقوام دیگر مانند هون‌ها، کوجاره (گجرات)، ترک‌ها و اعراب ارتباط پر بار و بر ایرانیان و هندیان قطع شد. با این حال می‌توان انعکاس هنر دوران ساسانی و آسیای مرکزی را در "راجپوتانا" تا قرن شانزدهم میلادی احساس کرد. "سکه‌های ساسانی در افغانستان و در دره سند جاری و رایج بوده است و با این که به تدریج تغییر شکل می‌داد، در کشمیر و راجپوتانا و گجرات تا قرن یازدهم میلادی هم ماند". (همان، ص ۱۵۷)

"رمان گیرشمن" خاورشناس فرانسوی در خصوص نقشی که ایران ساسانی می‌توانست در برقراری مناسبات دوستانه بین چین و هند با اروپای آن زمان ایفا کند مطالبی به شرح زیر آورده است: "در میان ممالک مجاور ایران، بین این کشور و هند عهد گوپتا حسن تفاهم وجود داشته است. این امر برای دو فرهنگ که به سبب روابط صلح‌جویانه مشترکا ترقی می‌کردند بسیار سودمند بود. اگر این رابطه به مغرب، به جهان یونانی - رومی کشانده می‌شد ممکن بود که مردم آن حدود را با میانجی‌گری ایران، با هند و حتی دورتر با چین ارتباط دهد." (گیرشمن، ۲۵۳۵ ش ش، ص ۳۵۹)

منابع و مآخذ

۱ - حکمت، علی اصغر، "سرزمین هند"، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷، چاپ اول.

2-Nahro, J.L, "Discovery of India", London, 1946, 1th edition

۳- فروغی، محمدعلی، "خلاصه شاهنامه فردوسی"، تهران، کتاب‌فروشی طهوری، ۱۳۱۲.

۴ - دیاکونف، ا.م، "تاریخ ماد"، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۲۵۳۷، چاپ دوم.

۵ - مهرین، مهرداد، "تاریخ تمدن ایران"، تهران، کتابخانه گوتنبرگ، ۱۳۵۴.

۶ - دورانت، ویل.آ، "مشرق زمین گاهواره تمدن"، تهران، ۱۳۷۰، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم.

۷ - پیرنیا، مشیرالدوله، "تاریخ ایران باستان"، تهران، ۱۳۶۲، دنیای کتاب، جلد اول، چاپ دوم.

۸ - سایکس، سرپرسی، "تاریخ ایران"، ترجمه محمد تقی فخرداعی گیلانی، ۱۳۶۳، تهران، دنیای کتاب، جلد اول، چاپ دوم.

۹ - هرودوت، "تاریخ"، تلخیص و تنظیم ا.ج. اوانس، ترجمه غ.ر. وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

۱۰ - مشکور، محمد جواد، "تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان"، تهران، ۱۳۴۷، دانشسرای عالی.

۱۱ - کیانی، محمد گلزارخان، "هخامنشیان در پاکستان"، مجله هنر و مردم، شماره هشتاد و چهارم، مهر ۱۳۴۸، تهران.

۱۲ - لیوزا، ژ.فی، "تاریخ تمدن ایران"، ترجمه جواد محیی، تهران، ۱۳۴۲، اشرفی

۱۳ - دورانت، ویل.آ، "هند و همسایگانش"، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم.

۱۴ - گیرشمن، رومان، "ایران از آغاز تا اسلام"، ۲۵۳۵ ش ش، ترجمه دکتر محمد معین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم.

۱۵ - گوتشمید، آلفرد، "تاریخ ایران"، ترجمه و حواشی از کیکاوس جهانداری، تهران، ۲۵۳۶ ش ش، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.

۱۶ - دوبواز، نیلسون، "تاریخ سیاسی پارت"، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۴۲، ابن سینا.

۱۷ - شوشتری، عباس، "ایران نامه"، تهران، ۱۳۴۲، آسیا، ۲ جلد.

۱۸ - زیدان، جرجی، "تاریخ تمدن اسلام"، تهران، ۱۳۵۲، ۴ جلد، امیرکبیر، چاپ چهارم.

۱۹ - بلعمی، محمدبن جریر، "تاریخ طبری"، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۴، بنیاد فرهنگ ایران.

۲۰ - مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، "مروج الذهب و معادن الجوهر"، تهران، ۱۳۴۷ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ جلد.

۲۱ - ابن ندیم، "الفهرست" ترجمه م.رضا تجدد، تهران، تجدد، ۱۳۴۶، چاپ دوم.

۲۲ - کریستین سن، آرتور، "ایران در زمان ساسانیان"، تهران، ۱۳۶۷، امیرکبیر، چاپ چهارم.

۲۳ - نفیسی، سعید، "تاریخ تمدن ایران ساسانی"، جلد اول، ۱۳۴۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۲۴ - فرای، ریچارد نلسون، "میراث باستانی ایران"، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، ۱۳۴۴، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

*پژوهش‌گر در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران.